



زبان و گویشهای ایرانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

زبان دری یا فارسی کنونی که از سده سوم هجری تا به امروز، زبان دیوانی و فرهنگی ایران است، از ریشه و پایه چند زبان بسیار کهن ایرانی پیوند یافته است که شاخه‌های نخستین زبان ایرانی بوده و نوشته‌هایی از آن بر جای مانده است.

۱ - **پارسی باستان** یعنی زبان هخامنشیان که سنگنبشته‌ای چند با این زبان به خط میخی در **پازارگاد** و **تخت جمشید** و **نقش رستم** و **شوش** و **هکمتانه** و **بیستون** و **ترعه سوئز** و **دریاچه وان** به یادگار برجاست.

۲ - **زبان اوستایی** که **گانه‌ها** یا **گاهان** یعنی سرودهای سپنتیمان زرتشت و بخشهای اوستا بدان زبان و با خطی مخصوص نوشته شده است.

* آقای محمد بدیع از پژوهندگان معاصر.

۳ - زبانهای باستانی دیگر که دستاوردهائی (اسناد) اندک از آن به دست

آمده و از آن جمله است **زبان مادی** یعنی نخستین شاهنشاهی ایران در شمال و باختر ایران. واژه‌هایی از این زبان در نوشته‌های **هرودوت**^۱ آمده که میان آنها با پارسی باستان و اوستایی و دیگر زبانهای ایرانی، همانندی فراوان وجود دارد.

شاخه دیگری از زبانهای ایرانی باستان، زبان **آستی** است که زبان تیره‌ای آریایی به نام **اسکیت** یا **سارمات‌ها** است که میان سده‌های ششم و هفتم پیش از زایش مسیح تا سده‌های چهارم و پنجم میلادی در دشتهای نزدیک به دریای سیاه نشیمن داشته‌اند. از این زبان جز واژه‌هایی چند که از میان نوشته‌های نویسندگان یونان باستان به دست آمده، چیزی برجا نمانده است.

نام این گروه در سنگنبشته‌های هخامنشی **ساکا**^۲ و در آشوری **اشکوزا**^۳ و در زبان یونانی **اسکیت** آمده است و همین واژه در برخی از زبانهای اروپایی امروزه به پیکره سیت^۴ نوشته می‌شود و نویسندگان ایرانی از توجه به املاء و تلفظ اروپائی آنرا گاهی **اسکیت** و زمانی **سیت** می‌نویسند.

زبانهای فارسی میانه - پس از درهم پیچیده شدن **دستگاه هخامنشی** و روی کار آمدن **پارتیان** دوره‌ای به نام **زبانهای فارسی میانه** آغاز شد که آنرا به دو گروه **خاوری** و **باختری** تقسیم کرده‌اند.

۱ - **زبانهای گروه باختری پهلوی** نامیده می‌شود و این واژه از «پرتو» گرفته شده و آن نام تیره‌ای از ایرانیان است که بنیاد شاهنشاهی اشکانیان را گذاشته‌اند. زبان پهلوی به دو شاخه تقسیم شده است:

الف - **پرتوی**^۱ که زبان مردم شمال غربی است. در سال ۱۳۳۲ هجری در **اورامان** سکه‌های پادشاهان اشکانی و دو ترده «قباله» که با این زبان بر پوست آهو نوشته شده بود، به دست آمد و همچنان ادبیات **مانوی** که از پایان سده سوم تا نزدیکیهای سده هفتم باین زبان نوشته شده است، در آغاز سده بیستم در ویرانه شهر **تورفان**^۲ پیدا شده است.

در زبان ارمنی نیز واژه‌هایی بسیار از این زبان دیده می‌شود که هنوز به کار برده می‌شود.

ب - **فارسی میانه یا پارسیک** که زبان دیوانی و دینی ساسانیان بوده و نامه‌ها و سنگنبشته‌هایی بسیار به آن زبان بر جای مانده است.

۲ - **زبانهای برون مرزی گروه خاوری** - این گروه زبان مردمی است که از پشته‌های

بامیر^۳ «بام جهان» تا **فرارود** «**ماوراءالنهر**» نشیمن داشته‌اند و زبانهای زیر را در بر

۱ - Hérodote.

۲ - Saka.

۳ - Isquza.

۴ - Skuthai.

۵ - Scythe

۶ - Pârthe

۷ - Tourfan

۸ - Pâmirs

داشته است :

الف- **زبان ختنی** : از روی دستاویزهایی که در **تورفان** به دست آمده است دانسته‌اند که این زبان در کشور باستانی **ختن** در شمال شرقی **کاشغر** به کار برده میشد . در این زبان کلماتی از زبان ایرانی کهن دیده میشود که در دوره‌های میانه به کار میرفته‌است . مانند : **زان** بمعنی (دان) و **زرگونه** (طلائی) .

ب - **زبان پامیر** : زبان مردمی است که از دامنه کوههای **پامیر** تا کوههای **نزدیک بدخشان** در **تاجیکستان** و در بخشی از افغانستان و در شمال باختری **چین** ، نشیمن داشته‌اند .

گوشه‌های پامیری چنین است :

شغنی^۱ یا **شیغنی**^۲ در **شغنان**^۳ پامیر که از شاخه‌های آن **روشانی**^۴ است .
وخی^۵ در **وخان**^۶ و **آنرا غلچه‌ای**^۷ نیز می‌نامند .

اشکشمی^۸ یا **اشکاشمی** در **اشکاشم** پامیر که با **سنگلیجی**^۹ خویشاوندی نزدیک دارد . گوشه‌های دیگر پامیر به نام **یازغلامی**^{۱۰} یا **یازغلام** و **زباک**^{۱۱} و **سریکلی**^{۱۲} در **سریکل و سجنی**^{۱۳} شناخته می‌شود .

ج - **زبان سدی یا سفدیک** : مردم سرزمین **سغد** از نژاد ایرانی هستند و از هخامنشیان فرمان می‌بردند . بنا به گفته نویسندگان یونانی این سرزمین از رود **آموی** (جیحون) تا **سردریا** (سیحون) گسترش داشته . زبان مردمش که **دوره زرافشان** تا سراسر جاده **ابریشم بزورگ** را فرا گرفته بود تقریباً زبان بین‌المللی آسیا به شمار میرفته است .

واژه **سغد** در زبان پارسی باستان **سوغودا**^{۱۴} یا **سوغدا**^{۱۵} و در اوستای واپسین **سوغدا**^{۱۶} «کشور سفدیان» و در یونانی **سغدیوی**^{۱۷} یا **سغدیانوی**^{۱۸} آمده است .

دستاویزهایی که در آسیای مرکزی بویژه ایالت چینی **کان سو**^{۱۹} در همین نزدیکیها پیدا شده است ، زبان‌شناسان را بوجود سفدی آگاه کرد . پیش از این واژه سفدی^{۲۰} درباره زبان به کار نمی‌رفت ، بلکه آنرا تنها بر مردمی گذاشته بودند که مرکز آنان شهر **سمرقند** بود . همچنان نوشته‌هایی بدین زبان وابسته به نیمه نخست سده هشتم میلادی در ویرانه‌های دژی **برکوه مغ** (ناحیه رحمت‌آباد تاجیکستان کنونی) به دست آمده است . کهن‌ترین تردهای این زبان چندنامه است که بر پارچه و کاغذ نوشته شده و بسالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۶ قمری به دست **سراورل ستین**^{۲۱} پیدا شده و تاریخ نگارش آنها

۱- Shughni	۲- Shibgni	۳- Shughnân	۴- Roshâni
۵- Waxi	۶- Waxân	۷- Ghalchah	۸- Ishkashmi
۹- Sangligi	۱۰- Yazghulami	۱۱- Zébaki	۱۲- Sarikoli
۱۳- Sujni	۱۴- Suguda	۱۵- Sugdâ	۱۶- Sughdâ
۱۷- Sogdio	۱۸- Sogdianoï	۱۹- Kan - Su	
۲۰- Sogdien	۲۱- Sir Aurel Stein		

در سده‌های نخست و دوم میلادی بوده است.

نامه‌هایی که در تاجیکستان پیدا شده است بیشتر نامه‌های دیوانی بوده که در سده‌های دوم تا چهارم هجری بدین زبان نوشته شده است.

میان خط سفدی با خطهای پهلوی و پامیری و پاپیروس و آرامی و سریانی و همچنان خط نسخ معمولی شباهتی وجود دارد. سرچشمه خط سفدی، سامی شمالی است که به دسته خطوط پامیری و نبطی و غیره ملحق میشود و این دودسته خطوط موجب پیدایش اشکال مختلف الفبائی گردیده است که سفدی خوانده میشود.

د - **زبان بخارایی** : بنا به گفته **ابواسحاق ابراهیم پورمحمد استخری** در کتاب «**المسالک والممالک**» زبان بخارایی همان زبان سفدیست با اندک دگرگونی. او می‌نویسد : آنان زبان دری نیز داشته‌اند.

المطهرین مطهر المقدسی در «**احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**» می‌نویسد که «در زبان ایشان تکرار فراوانست. مثلاً می‌گویند «یکی مردی دیدم» یا «یکی در می‌دارم» و در میان گفتار کلمه «دانستی» را بیهوده مکرر می‌گفتند» آنگاه می‌افزاید که زبان ایشان دری است که با آن نامه‌های درباری را می‌نویسند و از اینرو آنرا دری می‌نامند یعنی زبانی که دربار با آن سخن می‌گوید.

ه - **زبان مرگندی** «**سمرقندی**» : این زبان زبان مردم **مرگنده** «**سمرقند**» و **فرارود** «**ماوراءالنهر**» می‌باشد.

و - **زبان خوارزمی** : نام **خوارزم** یا **خیوه** به سرزمینی گذاشته شده بود که در بستر پایین رود **آمو** گسترده شده است. این سرزمین در روزگاران باستان در تمدن آسیای مرکزی بسی مؤثر بوده است. **مارکواتا** معتقد است که **ائیر یانم ویجو**^۲ سرزمین اصلی ایرانیان «**میهن اوستا**»، همان **خوارزم** است و **خوارزمیان** ایرانی بودن خود را طی سده‌های درازی نگاهداشته‌اند. **ابوریحان بیرونی** در **آثارالباقیه** گوید : «**اهل خوارزم کانوا غصناً من دوحه الفرس**» یعنی مردم **خوارزم** شاخه‌ای از درخت **فارس** بوده‌اند. نام **خوارزم** در **اوستا** **خوارزم**^۳ و در سنگنبشته‌های **هخامنشی** به **پارسی** **باستان** **هوارزمیش**^۴ آمده است. در کاوشهایی که چندسال پیش در آن سرزمین شده است، «**گاه‌شماری خوارزمی**» و «**اعلام تاریخی**» به دست آمده است که برای روشن کردن بخشی از تاریخ ایران تأثیری بسزا دارد.

واژه‌های **خوارزمی** همانندی **فراوان** به **فارسی** دارد که اینک نمونه‌ای از آنها را در اینجا می‌آوریم :

اردوشت = **اردی بهشت** . **هروداذ** = **خرداد** . **جیری** = **تیر** . **اخشتریوری** = **شهریور** .
اسپندارمچی = **اسپندارمذ** . **ریمژد** = **هرمزد** . **دذو** = **دی** .
از این زبان واژه‌هایی چند در کتابهای تازی آمده است و در سالهای اخیر «**مقدمه**

۱- J. Marquart Eranshar Berlin 1901 P. 155

۲- AirYanem Weejo

۳- Xvârizem

۴- (H) uvarzmish

الادب زمخشری را پیدا کرده‌اند که به زبان خوارزمی نوشته شده است. این زبان در سده پنجم هنوز رواج داشته است و نامه و کتاب بدان می‌نوشته‌اند.

زبانهای افغانستان: در روزگاران گذشته زبانی که از بلخ تا بدخشان و از کرانه آموی تا گذرهای هندوکش گسترش یافته بود زبان **تخاری** نامیده میشد.

در کتابهای اسلامی از زبان **تخارستان** «**طخاریه**» نام برده شده است و آنرا از زبانهای ایرانی شمرده‌اند. چنانکه **ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه** «آذرجشن» را از «ایام الطخاریه» نام می‌برد. **مقدسی در «احسن التقاسیم»** گوید: «زبان تخارستان به زبان بلخی که همان باختری است نزدیک است.

زبان **بامیان** نیز با هر دو زبانهای بلخی و تخاری خویشاوندی نزدیک دارد. هم‌اکنون در **وزیرستان** افغانستان به زبانی به نام **ارموری**^۱ گفتگو می‌شود که بر دو بخش **لگر**^۲ و **گنیگورم**^۳ تقسیم میشود. زبان دیگری نیز به نام **پشتو** یا **پختوه** که به **اوغانی** یا **افغانی** شناخته میشود رواج دارد که نزدیک به چهار میلیون مردم خاور و جنوب افغانستان و بخشی از پاکستان و پاره‌ای از مردم بلوچستان بدان گفتگو میکنند. این زبان چند گویش مانند **وتنسی**^۴ و **قندهاری** دارد و گویش قندهاری اکنون زبان بیم رسمی افغانستان است.

در بخش بدخشان افغانستان در روستای «**مونجان**»^۵ زبانی به نام **مونجانی** رواج دارد که نزدیک به سه هزار تن بدان سخن می‌گویند. همین لهجه در **منجاه** پامیر نیز به نام **منجی** رواج دارد و با گویش **بودغا** خویشاوند است.

در بخش بالای دره زرافشان - ولایت **(مست‌چاه)** و دیگر نواحی تاجیکستان، هنوز واژه‌هایی به کار می‌برند که سراینندگان بزرگ فارسی زبان آنها را به کار برده‌اند و لسی امروزه در ادبیات تاجیکی و فارسی استعمال نمیشود. اینک نمونه‌هایی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

آفده (آرغده) = خنمکین - روانشاد **فردوسی توسی** گوید:

سوی رزم آمد چو **آرغنده** شیر کمندی به بازو سمندی به زیر

آسوخته = آسفده: چوب نیم‌سوخته - معروف بلخی گوید:

همچو **آسفده** در میان تنور ایستاده میان گرمابه

پده: نام درختی است که در کوهستان می‌روید و در لغت فرس اسدی چنین می‌خوانیم: **پده** درختی باشد سخت که هرگز بار نیاورد.

چی = دریاچه، این واژه بیشتر در اصطلاحات جغرافیائی بخش بالای دره زرافشان به کار می‌رود. در شعر رودکی به پیکره‌ی آمده است:

ای آنکه من از عشق تو اندر جگر خویش آتشکده دارم سرو بر هر مژه‌ای **ژی**

عنصری آنرا به پیکره **ژو** به کار برده چنین گوید:

مرد ملاح تیز اندکرو راند برباد کشتی اندر **ژو**

۱- Ormuri

۲- Logar

۳- Kangurm

۴- Pasto

۵- Paxto

۶- Wenétsi

۷- Munjani

زرفین یا زلفین بمعنی زنجیر و پره‌های زر قفل و زفرین بمعنی حلقه میباشد. **انوری**
ابیوردی گوید :

هر کجا امن او کشد باره نکشد بار قفلها زرفین
عنصری آنرا به پیکره **زفرین** چنین آورده است :
مثل من بود بدین اندر مثل **زفرین** آهنین و در
شرفاک = بانگ پی ، سدای پای . بوشکور بلخی گوید :
توانگر به نزدیک زن خفته بود زن از خواب **شرفاک** مردم شنید
گازه در زبان ادبی تاجیکی بمعنی کلبه است و سرایندگان آنرا به چنین معنی به کار
برده‌اند . **فردوسی** گوید :

سپه را زیسباری اندازه نیست برین دشت یکمرد را **گازه** نیست
رودکی نیز بهمین معنی آورده است :
جای کرد از بهر تو در **گازه‌ای** زانکه کرده بودشان اندازه‌ای
خجسته گوید :

نشسته به سد خشم در **گازه‌ای** گرفته به چنگ اندرون بازه‌ای
در گویش تاجیکان (مست‌چاه) بمعنی لانه پرنده به کار برده می‌شود و در گویش
تاجیکان نزدیک سمرقند بمعنی شاخ درخت که دامیاران برابر دام بزند تاشکار نترسد
به کار می‌برند .

مفاک بمعنی گودال، در همه گویشهای تاجیکان بخش بالای دره زرافشان به این معنی
به کار برده میشود . رودکی سمرقندی آنرا نیز بهمین معنی بکار برده است :
ابله و فرزانه را فرجام خاک جایگاه هر دو اندر **مفاک**

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مولوی در مثنوی گوید :
مرد بینا دید عرض راه راه پس نداند او **مفاک** و چاه را
عمق بخارائی نیز چنین گفته است :

سیاه‌بخت کسی کاندین **حضیض مفاک** چو ظل طاير او جست هرزه در تک و تاز
ملك = نوعی لوبیا : **بوالمؤید بلخی** گوید :

بسا کسا که ندیم حریره و بره است و بس کسست که سیری نیابد از **ملکی**

ورغ = بندآب ، بندروغ ، سد (بندی که از چوب و شاخ و برگ و سنگ و گل درپیش
جویبارها و رودخانه‌ها بندند) در همه گویشهای دره زرافشان این واژه به کار برده
می‌شود و در شعر **رودکی** نیز بهمین معنی آمده است :

آب هر چه بیشتر نیرو کند بندورغ سست بوده بر کند
فرخی سیستانی نیز گوید :

دل برد و مرا نیز به مردم نشمرد گفتا که چه سودست که **ورغ** آب ببرد
وایسیج یاوایسیج این واژه در گویشهای تاجیکان سمرقند و **پنجکنت** و **شهرسبز**
و **کتاب** به کار میرود . و در سرودهای سرایندگان نامی ایران به پیکره **وایسیج** بمعنی
خوازه و چوب‌بست انگور به کار میرفته و تاجیکان سمرقند نیز آنرا بهمین معنی به کار

می‌برند . **شاکر بخارائی** میگوید :

همه **واذیح** پر انگور و همه جای **عصیر** و آنچ ورزید ، کنون بر بخورد برزگرا
یارستن = توانستن . پردلی کردن ، دل دادن ، دلیری نمودن ، زهره داشتن .

این واژه در همه گویشهای تاجیکان بخشهای بالای دره زرافشان بسیار به کار برده
میشود و سرایندگان و نویسندگان بزرگ ایران نیز آنرا به کار برده‌اند . فردوسی گوید:
خرد را و جان را که یارد **ستود** و گر من ستایم که **یارد** شنود
سنائی نیز گفته است :

جهان یکسر همه پردیو و پرغولند و امت را که **یارد** کرد جز اسلام و جز سنت نگهبانی
استاد سخن سعدی گوید :

که ای مدعی عشق کار تو نیست که نه صبر داری نه **یارای** زیست

نظیری نیشابوری گوید :

توبه هشیار می‌گویند همی گردد قبول تا نوشم می مرا **یارای** استغفار نیست

در ترجمه تاریخ **تبری بلعمی** آمده است :

(پس روزگاری بر نیامد که آن کنیزک پسری آورد ، آن مؤبد اردشیر را **نیارست**
گفتن و نخواست که او را نامی نهند بی‌اذن وی)

و در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک توسی چنین آمده است : (از بیم سخن راست

نیارند .

بسیاری از واژه‌های فراموش شده (مهجور) فارسی در گویشهای تاجیکان ولایت

کولاب که در جنوب تاجیکستان است نیز به کار میرود .

این بود زبانها و گویشهای ایرانی گروه خاوری برون مرزی . در شماره آینده درباره

زبان و گویشهای درون مرزی گفتگو خواهیم داشت .

پیرهن بر سر چوب کردن

وقت است که نوبهار آشوب کند

فراش نسیم، باغ جاروب کند

گل پیرهن دریده خون آلود

از دست رخ تو، بر سر چوب کند